

۸۹۱۶۵۱۲

۲۰۲

۵۲۱



هدایت نامہ

از آنجا که این کتاب در مدح امام المشرق والمغرب اسد اللہ الغالب علی ابن ابی طالب است عاشقان علی و محبان آن ولی را باید که نقد جان فروخته کتاب بزرگ خداید فرمایند و به حفظ کوشند بنویسند و وظیفه خود گردانند اگر کسی خواند بشنود و پیش چشم خود هر وقت نگاہ راند عینک چشم خود و اندر طفلان را بجای کریم او مایمان تعلیم دهنده زیر اکرم جناب سرور انبیا محمد مصطفی احمد مختص صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ارشاد می فرمایند هر آینه کرده است اللہ تعالیٰ فضائل علی ابن ابی طالب را اینقدر که شمار او سواد دیگران ندارند پس هر که بیان سازد از روی یقین یک فضیلت از فضائل او بخشد اللہ گناہان زمانه ماضی و استقبال و پیرا اگر آید آن در عیامت بگناه اقلین و اگر نویسد کسی یک فضیلت از فضائل او ملائکه براسه او استغفار کنند تا اثر آن کتابت باقی ماند و اگر کسی بشنود فضیلت از فضائل او بخشد اللہ آن گناه و سب که کسب کرده است از گوش و اگر کسی نظر کند بر فضائل مکتوبه و سب بخشد اللہ آن گناه و سب که کسب از نظر کرده باشد بعد از آن فرمود جناب رسول مقبول که نظر کردن جانب علی عبادت است و ذکر کردن و سب عبادت و قبول میناید از اللہ ایمان هیچ بنده لیکن از دوستی وی و دشمنی از دشمن وی فقط

راقم اشتم
سید فخر حسین تقوی عفی عنہ

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE521

از حدیث سید عالم شنیده بر من پدید
 ضحک کرده هر گس که بر علی فرمود حق
 غزوه بدر و احد چه چیز در پیر اعلم
 بودی سر نیزه مسلح پنجگسل اندر صفات
 گردن فلک لطف حیدر موسی را در یافتنی
 بود عداوت چه قدر ملعون را از ابن سنان
 گفت بهر صبر حیدر را بچو بعد خود رسول
 بود ابن عباسم نوش هم صراف حق
 گردن محروم حیدر تیغ سائل را گس
 بر شمر و روی زمین گرچه را عدا می لعین
 بلبل باغ را مر قفسه ام از بخت
 زنده کرد دست لحن داد دی امیر انور
 کوی قفسه زند علی فرمود از کعبه از ان
 شکر شهید بر کس که همراه حسین ابن علی
 هیچ ترسید ترا عدا می سنان آن شیر مرد
 تا ابد کردی تا آدم را خدا تو بر قبول
 رفیق بر شمر چو احمد افضح عجب و عجب
 حال بیماری من کن عرض از عیسی من
 داشت بر عیسی تفوق چون حسین ابن علی
 نیست اعلم جهان در حشر با شمر رشکار
 ظل تو بر فرق هر کس که قدر سلطان شود
 هر چه خواهد آن سر اید خصم تو مولا علی
 لعن بر اعدای تو کرده چون خوشدل شوم
 بالیبت شه حسین ابن علی چون شد شهید
 کرد مهر من قفسه در خوا نگاه خود سنان
 بود و علی قفسه یا نه کسی مثل سنان
 زیر پیر فضل را کرده پاداد او را خلاص

نخست عروسی حیدر صفدر ولی ولد الزمان
 ضحک فرمایید بران شیر خدا و در حشر
 از اجنه کرد امیر المؤمنین متها و غنا
 گردن اهل کوفه زان مظلوم نمودی و غنا
 بود ممکن نه بر و نیل از موسی شننا
 ذبح نموده شمر سبط بنی را از قفس
 کرد اندیشه مگر چیزی درین سحر خفا
 جانشین کردی نه هم المسلمین او را چرا
 داد بر سائل ندای بر در دولت سدا
 نیست اندیشه مرا گوید شسته خیمه کشت
 گلشن فردوس را آید می نه خوش افشا
 بهر خطبه گشتی بر شمر چه آن در فوق فزا
 آمدند در جرج جوهر قتل آن اهل ریا
 یافت زیر تیغ خود آن لذت آب است
 هر که از تائید حق حیدر را را رخ در دلا
 خواندی گردن چاره محصور را آن در دلا
 گشتی بعد حیدر را گس بر شمر
 چون شود سوی بخت گذر تو ای باوصا
 گفت عبداللہ را از زمین قدم او شفا
 یک خنجر حیدر را در در محشر و قبا
 یافتی غیر علی تو این مشقت از کتب
 آیة الله القدسی نازل نشان تو شفا
 لعن بر اعدای دین گر بهر جیب تو جلا
 میجو ز خون در غم اوزان بدل دائم خفا
 بود عزیز مصطفی حیدر جو از عهد صبا
 گفت احمد شمر بر کبر عالم در قضا
 از حبش چون یا علی او را کوی داد او را اندا

منقبت
 از حدیث سید عالم
 شنیده بر من
 پدید
 ضحک کرده
 هر گس که
 بر علی
 فرمود حق
 غزوه بدر
 و احد
 چه چیز
 در پیر
 اعلم
 بودی
 سر نیزه
 مسلح
 پنجگسل
 اندر صفات
 گردن فلک
 لطف
 حیدر موسی
 را در یافتنی
 بود عداوت
 چه قدر
 ملعون
 را از ابن
 سنان
 گفت
 بهر صبر
 حیدر
 را بچو
 بعد خود
 رسول
 بود ابن
 عباسم
 نوش
 هم صراف
 حق
 گردن
 محروم
 حیدر
 تیغ
 سائل
 را گس
 بر شمر
 و روی
 زمین
 گرچه
 را عدا
 می لعین
 بلبل
 باغ
 را مر
 قفسه
 ام از
 بخت
 زنده
 کرد
 دست
 لحن
 داد
 دی
 امیر
 انور
 کوی
 قفسه
 زند
 علی
 فرمود
 از کعبه
 از ان
 شکر
 شهید
 بر کس
 که
 همراه
 حسین
 ابن
 علی
 هیچ
 ترسید
 ترا
 عدا
 می
 سنان
 آن
 شیر
 مرد
 تا
 ابد
 کردی
 تا
 آدم
 را
 خدا
 تو
 بر
 قبول
 رفیق
 بر
 شمر
 چو
 احمد
 افضح
 عجب
 و
 عجب
 حال
 بیماری
 من
 کن
 عرض
 از
 عیسی
 من
 داشت
 بر
 عیسی
 تفوق
 چون
 حسین
 ابن
 علی
 نیست
 اعلم
 جهان
 در
 حشر
 با
 شمر
 رشکار
 ظل
 تو
 بر
 فرق
 هر
 کس
 که
 قدر
 سلطان
 شود
 هر
 چه
 خواهد
 آن
 سر
 اید
 خصم
 تو
 مولا
 علی
 لعن
 بر
 اعدای
 تو
 کرده
 چون
 خوشدل
 شوم
 بالیبت
 شه
 حسین
 ابن
 علی
 چون
 شد
 شهید
 کرد
 مهر
 من
 قفسه
 در
 خوا
 نگاه
 خود
 سنان
 بود
 و
 علی
 قفسه
 یا
 نه
 کسی
 مثل
 سنان
 زیر
 پیر
 فضل
 را
 کرده
 پاداد
 او
 را
 خلاص

نیست از طوفان محشر امت احمد را بیم
 بهشت شد نه سوی دل بند چون درین فنا
 روز و شب شکست بهت پندار از دل نهی
 غم گلزار جهان قیمت نه هرگز دیگر کسی
 آتی در گلشن اگر تفریح را از غم طشوق
 گر شود اسرار قوت اسرار امیر المومنین
 بود در راه خدایه سر ترا شادمانی
 ز هر طاعت کار آمد نه بتوا صد بود
 ارشاد محمد مصطفی هم با علی تنها سر
 زرد رنگ آید نظر خوشه کشید از خجالت مگر
 از بی تعلیم آن استدجیان عالمیه
 با علی خود را مگو افق گفت نیردان بانی
 کرد نیردان نه کجا ذکر امیر المومنین
 موسی را که نموده آسمان روزیه
 انزع البطین بوده ضیف نیردان این
 هست عبادت دیدن سوی شمشادین
 قوت بازوی احمد مورد و السالکون
 چه مجبان علی را بیم از نار سقیر
 هست مروی بودی گرد غیظ امیر کبیر
 شیر حق ساقی کوثر شافع یوم الحساب
 یافت هم از عرش علی تر علی عالمیه مقام
 شبهه بر دربان حیدر میشوید بر اکثر
 مرتفع شیر خدا هم شمع بزم دین حق
 هست این از انکه مروی عزیز تر بنی
 شاه مردان نفس احمد مصطفی یا شهیدان
 سر نیردان ضیف نیردان بوده چه عجیب
 عالمیه را داشت لب لبو چو زبان حوت کما

کشتی است را گر چه اسرار علی توان خدا
 محوطات بود روزی آنجیان بن آبا
 هست چون منظور تفسیر امام انقیب
 هست آن اشک غم شیر در لب بهیسا
 گل کند رباع نیرد جامه خود در آب
 انتقال روح ممکن نه ز علم سیمیا
 کرد بر تو قطع نیردان جامه چو در و خسا
 گر تر عشق علی المرسلین را
 فرض احمد را علی کرده اگر تنها ادا
 روی الوهیه را که ارادیده سنا
 داشت غیر فاطمه احدا در دست کجا
 هست ناطق حبیب الدنایه بین تا انعام
 کرد در توبیت یاد او را نه نام ایلیا
 بهر او آمد امیر المومنین شمس النعمان
 داشت چون فرحت زول عالمیه دوا
 بیشتر فرمودی از صحاب نتم الانبیا
 مرکز حق حیات را که اردین را بادشا
 جاو علی شافع یوم القیامت من اسما
 جز علی نه داشت یارای سخن با مصطفی
 یو گل گلزار عرفان سر و باغ اتقا
 بود بر دوش محمدرت قدر را که چه پا
 موسی عمران بدارد چون بهشت خود
 عیسی جهنم دوش احمد شمس ایمان اضی
 مرتفع اندر رجال و فاطمه اندر
 دیگر سرانند تفضیل غیبه اشقیب
 خود و گرد آن واحد و دعوت آن نهاد
 داشت کاری نه چو آن خیر نام دین را

انقامی پیش حق حیدر را چه سازم رقم
کاروان یوسف حیدر شده تا بنظلم
چون ندارد فوق در ابحار حیدر بر سر سج
در احد افتاد بر خم الرسل چون کار سخت
ماجت اهل جهان میداشت بر جان خو
کرد حق مبروص انس را از دمای شیر حق
در میانانی چوشت دو حصار سلمان باشد
شنگ تهر برفرق نغان افتاد از غضب
خانه تیره یهودی منجلیه شد رهن کرد
دشمنان! بیشتر باشد چو قلب زیند
نشی عالم چو انشی جهان انشا بکود
ایس احمد چوین و انس چه عالم تمام
از علی المرقعه منسوب هر چستی بود
از علی جان نخواست بدست عدد و نفع مات
نیست از افتادگی غم در دلم فوسعه بدهر
چون دهم ترجیح بر احمد علی را آنچه کم
فاطمه بنت اسد شده حامله از شیر حق
دیده ام حال ریاضت مصطفی با آن رقم
گفت پیغمبر ز امت میگزارم بعد خود
سوسه دو قبله بعالم جز علی نه هیچکس
مردود گشت اخلاص امام عصر را ختم النبی
نیست منصوص من الله جز امام اهل بیت
نوزیدان احمد و حیدر اگر مردود و لے
مرح جن و ملک مسدود جمود امام
بود غور احمد را اکنون که خدا بالای عرش
زود و بزم رومنه شاه شهیدان از مرقه
ارث از دو و با حضرت سلیمان گر رسید

در لغت گر مرسته آمد بجمی لغت
در زمین که بلاس کرد از ان ناله در
هست بر اعجاز همدقا در آن معجز نما
کار احمد دنیا بد هیچکس جز مر قضا
حیدر صفدر مقدم هست شاید گیر یا
چون نه بر حق علی کرده شهادت آن ادا
حیدر صفدر بکودانه شیر چنجه اشش را
گشت سائل بر بزدلی اقع خون آن بجایا
چون علی در خانه او فاطمه را یک روا
تاکنون در که به گردو عید در روز عزا
کرد از نام مبارک بختن آن ابتدا
مقدری روح قبول عذرا آمد مقتدا
چون بود منسوب از شهر و شش عالم و شای
داد بعد مرگ مرقه را علی گر چه پسرا
گرمین خشکیده که را همچو حیدر که را
مصطفی شمس المصطفی باشد علی بدر الدجا
داد یک میوه بود طالب چو مشرم پایا
شنگ لبتی بر شنگ گشتی چو غالب اشتها
ایک کلام الله در کثرت را نومی شما
با حبیب حضرت یزدان بکرده اقتدا
میکند از شاد که آن مرد کافر مطلقا
کو بوزن آتش عیدر دیگر لب الم پیشوا
هست نور شیدرخشان مصطفی حیدر رسما
جانشین اخضر اخیدر شمع بزم ارتضا
با خاب فاطمه میدر را کرده تخت را
هست خضر عشق سومی ننید اگر برینما
وقف مال انبیا باشند حق استرا

الحمد لله رب العالمین
و الصلوة علی سیدنا محمد
و آله الطیبین الطاهرین

الحمد لله رب العالمین
و الصلوة علی سیدنا محمد
و آله الطیبین الطاهرین

نیست با کمال الجواهر بیخ هم حاجت یمن
جان خود کردند در جنگ از احمد دریغ
باز غامه سلیمان راشدی هرگز نصیب
نار و جنت کرد چون طلاق عالم در و طلق
بعد حضرت علی بن ابی طالب بر حق انس
از احمد شفق بود احمد هم از اسلم علی
گر شود اندران ذکر سے امیر المؤمنین
خون دارم از آتش دوزخ نه روز باز پرس
بعدین کردند داده و محبت و حق خبر
جان خود بر محمدی آخر زمان سازم نشد
بقدر ختم المسلمین بودی بنی گریه کسی
جز علی کو موی از انفس پاکش رسول
باشین مصطفی بر حق علی که آن نمود
قتل فرموده عشام خیبری را سید ریغ
داد ایذا فاطمه را هر که آن کافر شده
لا نقا الا علی الیاسف الا ذوالفقار
میز آگوزید معض را گو وے باشد غلط
مرتضی و فاطمه حسنین را اندر کشید
انقلاع گزیدی از جاگشتی حاضر بخت
داشته قدرت ایران نه انبیای پادشاه
و دست از ریخه گرام باشد خیال
شاه مردان را بن بلغم چون دشمن بود
خلق اعظم مصطفی دارد امیر المؤمنین
چون بود حسنین نه سید جوانان شبت
اورا پس انداختند از ظلم اعدا کے لعین
چون بود در ظل حیدر نه زمین و آسمان
از در و دست احمد و زرشم شیر حتی

خاکپای حیدر کردگار مارا طلوع
 حمزه و جعفر عبیده زید را صدم جا
 گردید و باطل مرتضی آن التجا
 هست زان ایمان اهل ایمان در بیم و جا
 چاره تن را گردیده یزدان ازل کوئی
 از مومنتی معاویه بن سفیان ولا
 خوش در نرم نشاط آید مرانود آن غنا
 قطره اشک غم شیرین سازد منطف
 دوازده از حضرت اظهار ماطلین بپرا
 هست این از حضرت یزوان دعا صبح و صبا
 دیگر از شیر عقی بود و بنی داورا
 ساخته مبعوث فرماید چو خود رب اعلا
 معجزات انبیای ماسبق بر ادعا
 شد چو آن مشرک بان شیر خدا جنگ زبا
 گردید باورنه شاه دست جاریش من اذا
 در غزاسے بود این روح الامین فخر
 غیبر اولاد علی باشند نه کس میرزا
 بر محمد چون سیادت راشده نازل کرد
 اردر نغمه را بگفتند که نزد من بیا
 معجزات از حیدر صفدر چنان گشته بسا
 همچو دانه آسیای جرم خون مارا مسا
 بود آن ملعون زن ملعونه را اگر آشنا
 نیست ممکن که گرد آن مر اندر عنا
 مرتضی باشند پدر که مصطفی باشند نبی
 هر که ادر دین ختم المرسلین کرده فبرا
 یافت چون در فل احمد مرتضی نشو و نما
 رشک گلزار ارم گشته زمین نینوا

على انظر الى خطاب
 مودست كوفوتان
 حضرت الامام جيس
 الشاعرة لانيان برا
 الامر في قوش بالي قوم
 انشان ان بيا اخطاء
 من يوصى عدة نفياء
 موسوي القدس الرشيد
 على المؤمنين اخلص فيهم
 رسول الله انفسهم اين را

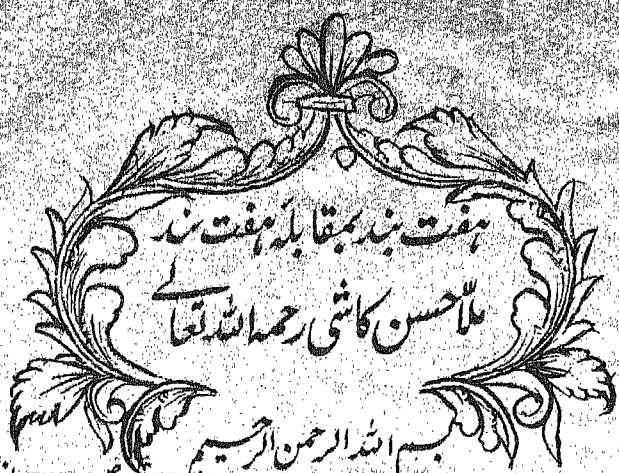
دشمن خباب است
ز که خباب حدیث
سوی او کسی نفس
رسول خود زده و سینه
بین پایی خلیفه
عجب کردشان که
از خاشاک شد خفا
عقلی قال الرسول
نیکوان نبیا علی
عقلی ۱۱۰
نقائیک خلق
نعمت در حق قال

بامقتدره چو گر را این دا جیب بود
چون طیفیل مرتضی حیدر طیفیل
بودی لائق نظام حق عیسی اول اگر
پیش تو خواند قصیده مدحیه مداح تو
شوق ز انگشت بنی شد بر فلک اگر چه قصیده
کرده امداد یونس داده او را سخبات
هست از وقت شهادت نه غم آل رسول
چو غصیب سازند او را فرج بی آری خورشش
اشقعات در جهان سازد جو با صبر و صلوة
مرتضی اعلی نباشد زان پس ختم الرسل
ام حسب آیه زان خواندی سر سبب بنی
چون ز عالمگیر نعمت خان عالمی کردی خوش
فرق را پاک کرده شوم سوی خیمت را بهیشتاب

طه قال انذر منینک
یا بصیرة الصبیحة ۱۲

بیش دکم هر چه دهر یزدان بسازد کفایت
کرد آتش را با بر ایسم یزدان الطفا
عزل او را از برات احمد بطور دوی چرا
چام گوشه در صله از تو بخوابد ساقی
کرد از حکم تو رجبت بر فلک حیدر در فلک
کرد چون در اطنین مایه یادای حیدر در
هست مروی کردی بر آل نبی آدم بکا
هر که زانوی خاص رب نباشد مشک
جز حسین ابن علی پیدا که شد دیگر کذا
به چو دوش مصطفی آن یافت جای مرتقا
یو ذرا صاحب کعبت هم عجیب آن ماجر
دوستان مرتضی را این نباشد اقتضا
اندرین نه ساسی باید بعا شوق العنوا

فری چون کو کونان محتار نه باشد بیابان
هست آن بر سر وقامت مرتضی گردن بالا



<p>السلام ای آسمان ملت و شرع مبین موشی طور امانت سدر در هر دو جهان روغن قندیل کعبه رونق بیت الحرام نوح طوفان قیامت کشتی امن و امان بانی شرع محمد مثل اهل ضلال حاجه زرد بزدان خویش بادشا و سلطان بازوی حتم الرسالت ناصر دین خدا سابق الاسلام مغز آیه و السابقون هر چه خیر و شر شود بر ارض روز و شب مدام قائمی الحاجات مثل آدم و حوا و تنو از حدیث مصطفی شاه شده ظاهر بها از برگ جان قوی باشد قبرین تر خدا</p>	<p>عیش دولت مصطفی را در حرم بالاشین عیشی چرخ ولایت از خدا هر دم قرین بوکل گلزار ایمان نیز سر و باغ دین آیت رحمت چو احمدیم شفیع المذنبین جانشین مصطفی اعظم ابر المومنین دست حق مشیر خدا افضل امام المسلمین واقع ستر محمد هم امام اولین جانب دو قیله ساحه جدرین العابدین عرض ای سلطان دین از تو مهیلا در زمین فاطمه را منعقد فرمود به عرضش برین بودی پید آن زمان که بود آدم با وطن نخن اقرب آیه در قسردان شاه پیرین</p>
--	---

مهر بان نیز بر تو چون دادم رسول الله بود
گردم و لحیم تو در عالم رسول الله بود

<p>طاهر جان ای خدا در بندگر کشند قلنس از روایات صحیح ظاهر افسردن از علی کرد بینائی عطا او را خدا سه دو بها پرسد از من رخ احدی این بچرخ بچمین</p>	<p>سموی صحرا ای کفایت بر در تو دارم هوس بود نه محبوب محبوب خدا را هیچکس کرد نابینای چشم خود ز دامنش چوس که ترا کرده سوا سوسه حیدر صفدر عوس</p>
--	--

هست این هم زار در عشق شمشاه نجف
 بودی هر دم نام یزدان بر لب پاک علی
 داد سلمان را را فانی از اسد فقیر خدا
 بر نشستی نه بمصومین شاید تا کنون
 عار شیران و غار چون بود زان مرگ
 جز در پاک علی ماران نه اسد خدا
 چون بود خورشید روشن اینقدر نه بر فلک
 مشرق و مغرب بود دو کام فرس تیر او

نیست مثل جگر صفدر در سحر کوه گار
 اعلیٰ منی انامنه سگفته بار بار

عرش را چون در خور یابیت نه داور یافته
 قرب باینزدان زیاده داری از احمد مگر
 زان ترا ما مور کرد یزدان تبلیغ برات
 تا قضا کرد نماز تو نه رجعت کرد چون
 پایی تو بر دوش احمد یابی او بالاعرش
 از منی دفتر اگر تیغ از خدا سه ذره لمن
 کرد بر ازواج خود احمد طلاق تو مباح
 نفس بر مرصعات یزدان چون نهال فروزی
 کرد و انجم از انازل خدا در شان تو
 بر خلافت گنبدت تو بعد ختم الانبیا
 گفت اشد از علی الکفار خود یزدان ترا
 چون رسد عرفی نه بعد مرگ نزد تو شبها

زان تو خود معراج بردوشن هم میر یافته
 مصطفی بیرون پرده با تو اندر یافت
 با حبیب خود ترا یزدان چو همسر یافته
 حکم تو بر جرح چارم شاه خاور یافته
 رتبه معراج زان اعلیٰ توحید بر یافته
 آبر از احمد و یزدان بر او بر یافته
 اختیاری زین نه بهتر آن چو دیگر یافته
 زان لی آرام از احمد تو بستر یافته
 بر ضلالت دشمنانت را چو اکثر یافت
 دال عشاق تو دو آیه مگر بر یافته
 کافر آکلن چون ترا در جنگ خمیر یافته
 کرد طفیل عشق تو بر مهر مقدر یافته

هست ای محمدا را رنجیب دل تو این محب
 باشی تو در بند مولای تو در ملک عرب

است خلیل کعبه ایمان لبان مصطفی
 حکم کجی ترا گوید چو ختم المسلمین
 لب را نه از شیر مادر ساختی هرگز تو تر
 بانی اسلام بنیاد مکان مصطفی
 کفر دامن فسق دانستن میان مصطفی
 نوش فرمودی نه تا آب دمان مصطفی

چون که است خوان نیست که در زبان باری
 کرد و توانوا حصا کل اشیا احدی ان خود شما
 سوزی نوشت نه مخاطب روز و شب گوید چرخ
 هستی واحد تو واحد و اگر بنیست رکنی
 داری آن نسبت به احمد هر چه بارون از کلمه
 ساکنان چرخ تحت تو دهند سویت ندا
 بشوای دین ز صلب تو پست گشتند شما
 خوش بر عرش علا فرمودی با اهل طعاص
 در محاذیت بود دیگر را عدو قسام کفر

یا ایضا صدق اول ز خوان
 است دریا بین باطن از زبان
 آمدی یوسف توانی در کار دان
 هست اهل آن به نزد عاشقان
 هست بر طریقین ثابت از میان
 نیز اعظم توانی بر آسمان
 یازده مثل توانی ز نادان
 گشت چون بر عرش یزدان
 جز تو چون بوده در دیگر از دان

در حق
 حق
 حق

کن بر چشم لطف شایک نظر نویسی
 تا در رحمت کشاید خود خدا بر روی من

دوش احوال بر پاست یا امیر المؤمنین
 داوی سائل را جو خاتم در کوع از مصطفی
 بود حاتم را قدری در سخا پیش اگر
 شد محمود حاصل با ایاز آید بر آن
 در دنیا اگر ملقا گوید چو در قسرا آن خدا
 خلقی بیخوف و خطر شایع بر جای نبی
 حضرت یزدان ترا واد آن شرف که کند
 بر روی در هر امری که از حضرت یزدان دعا
 شد در باب خلافت از آسمان نمی نزول
 پنج قارون را که گدایان چه آرند در خیال
 از فراق تو نهایت آرد محنتار تنگ
 حضرت یزدان به جتن و انس در خم غایب

اسطی تر از عرش جایت یا امیر المؤمنین
 کرد خود یزدان شایست یا امیر المؤمنین
 خطا هر از قرآن بخایت یا امیر المؤمنین
 گرفتند ظل بهایت یا امیر المؤمنین
 دان نه مقصودی سواست یا امیر المؤمنین
 کرد در آن مدحت خداست یا امیر المؤمنین
 قیصر و خاقان گداست یا امیر المؤمنین
 کرد جایت حق دعاست یا امیر المؤمنین
 خاص در دولت سلاست یا امیر المؤمنین
 اگر غنی سازد عطاست یا امیر المؤمنین
 خواهد از یزدان تقایت یا امیر المؤمنین
 متمم کرده ولایت یا امیر المؤمنین

شکوه
 شکر
 شکر

کرد یزدان زان قیصر جنت و نار ترا
 بود جز کار خدا دیگر نه چون کار ترا

ای توانم روح تو آن که شایان ثمت
 است زان تو حیدر پیدای زبان کبریا

زانکه در قسرا آن خود یزدان توان خوان
 مطلق رنگین آن شایان زبان شمت

چه حدیث مصطفی را ذکر در وصف است اگر
در قیام النجاة شمشادان عالم میشود
چه بحسن تورا رسد یوسف اگر ای شاه حسن
بر درت از کاسه نور نشید شد ظاهرا
زرد رنگ آید نظر خورشید چون نه بر فلک
پیش قمر تو چه رتبه قصه قیصر بود
چون ترا گویم نه فخر حضرت آصف شها
بر فروشی نفس را چون تونه بر مرقی حق
از جراح طور روشن چون نه خانات بود
و ده زخوان خود نصیب ای شمه کونی مکان

در کتاب الله سه صد آیه در شان شماست
گوهر نایاب آن شما که از کان شماست
یوسف مصری بمصرت از غلامان شماست
کاسمان هم بر درت از یک گدایان شماست
گرچه آن نجابت زده از روی تابان شماست
طائر صدره اگر چه مرغ الیوان شماست
حضرت ختم الرسالت گریه لیان شماست
حضرت خلاق عالم گرچه جانان شماست
ژانگه محزون فاطمه شمع شبستان شماست
گر سینه حق تعالی شما با فضل خوان شماست

باتو بایر کورد در دستان دشتن
چندای عیسی مرا بیمار تو ان دشتن

ای پسران طویر ایمان اهل عالم را امام
سرمه چشم اهل نبی ش موسی طور گریه یا
کیست مثل در جهان ای هدیک عین یقین
باب شهر علم احمد استاد جبرئیل
هم برادر هم وزیر مصطفی هستی شما
یوسف مصر جمال و موسی طور حلال
گوهر دریای عظمت لعل کان کرمت
ایقن ایام را بعد امام المسلمین
آیه الیوم المکملت لکم نازل شده
هم سخاوت هم شجاعت ای امیر المؤمنین
مطلع دیوان عالم مقطع اشعار حق
نبیست مدح تو شها کار بشیر زانکه خدا

آفتاب آسمان دین بس خیر الانام
عیسی چرخ اهل دانش خسرو عالم مقام
خوا بکا هست فرش احمد مولد بیت الام
عالم هر یک زبان هم قاضی باز و حیا
نسبت مارون بداری بابنی تو لا کلام
هم سپهر احتشام و مهر اوج احت
خسرو ملک ولایت نور رب ذوالکر
داد شما حضرت دین را یافته
کرد احمد باتو چون کار رسیده
کرد بر تو حضرت خلاق عالم حق
عالم علم لدنی شافع روز قیام
در کلام خود ترا امداح شما و السلام

چون شدی بروش ختم المسلمین تو جاوین
رفت خود دور از یاد تو نمود عرش برین



حوال مصنف

مصنف کتاب ہذا اولاد شامزادہ موسیٰ مہر قح ابن امام محمد تقی علیہ السلام سے ہیں اور ہندو میں مورث اعلیٰ انکے سید عبداللہ تقی آئے جنکے بیٹے سید زید جو سید ساہو کے رشتے میں بھانجے اور داماد ہیں اور انکی اولاد تمام ہندوستان میں منتشر ہو اور کشت سے اور مولد مصنف کا موضع مصطفیٰ آباد عرب بڑا کانون ہے کہ قریب اسی کے موضع سی یا چٹا نھال مصنف کا ہے اور سادات دونوں موضع کے یک جہڑی اور دونوں موضع ضلع فیض آباد پر گنہ منگلسی میں واقع ہیں اور بالفعل مصنف بمقتضا سے آب و خورش شہر اوہ محلہ میران پورہ اپنی سرحد ال میں بود و پاش رکھتے ہیں اور شہر ال والے سید علاؤ الدین ماہر و جعفری و صالحی خراسانی کی اولاد سے ہیں اور مصنف اپنی والدہ کے ناموں جناب شیخ محمد نعیم صاحب مرحوم و مغفور سے پہلے تلمذ رکھتے تھے جنکی تاریخ وفات یہ ہے

تاریخ

<p>شد دل منعم درین مائتم دو نیم شد سبک زرین باغ چون بونسیم خاص در تار سنج امثالش عدیم الکریم ابن الکریم ابن الکریم شد نعیم تحت بجنات النعیم</p>	<p>رفت زرین دنیا ی فانی چون نعیم بود در باغ سخن خوش بلبلی ت در تنظیم آن طبع فصیح من چو گویم وصف ذات پاک او سال تار سنج فلک گفتا کہ لای</p>
<p>اور اب انکے چھوٹے بھائی جناب شیخ محمد نعیم صاحب سے تلمذ رکھتے ہیں اور وہ مکاناتی شاعر ہوتے چلے آتے ہیں چنانچہ انکے بھرا محمد جناب شیخ غلام اشرف صاحب متخلص بنار اپنی مثنوی حسن جو بہرین بطور مناجات کے خدا سے شکر عرض کرتے ہیں</p>	<p>است خاک روی بہ دریا سے علوم نسل پاکم از جلال الدین دوم</p>

قطعه تاریخ وفات نیز شاهر علی صاحب مرحوم مری مختار از مختار

بندر جوین کوهر کرم کی	از هو سق سق قرین نثار سق
کمانت سق سق سق سق	بیا عیدین برین نثار سق

قطعه تاریخ وفات میان بی بخش مرحوم از نیم مرحوم

میان سق کرده حیات و کرم	شکسته سق جان سق سق سق
بطفاش ملک گفت سال و نیش	بگو با سق بابا بی بخش مر دند

قطعه تاریخ ولادت بر خور وارسید شاهر حسین عرف بهیکه

شاهر آن مالک خراسان کرم	کر کرم سق سق سق سق
روز چهارم داولین نیش	روز و مولود این سق سق سق
شد چو این مبرون نیرج حمل	گفت مانت سق سق سق سق

قطعه تاریخ ولادت بر خور وارسید شاهر حسین خلف مختار از مختار

چو اختار توین ماه ذیقعد واد	تولد هوا سق سق سق سق
لکسی از سر هوش تاریخ سال	پیر صورت ماه انور سق

رباعی سنار در بوا صبا کبک

غرق خون بد دل که سبیل کرده یاری نشد	فرق به فرق که آن تاج میرداری نشد
قطره بنیان که در اطنین صدق خود را نشد	در شد اما شک چشم عاشق ناری نشد

رباعی لطیف خلف شاهر

این دل آرزوه ام شاد و دل از یاری نشد	قاتل باو لبری شد لیک دل داری نشد
بدر کامل کاسه از رشک جبین باهر و	شد لاله اما چه حاصل ابر و یاری نشد

رباعی شریف خلف شاهر

کار من آخر شد و آخر من کاری نشد	مشت خاک من غبار کوچه یار سق نشد
سالم خون جگر در ناف آهوشد گره	مشک شد اما چه حاصل نال خسار نشد

خاتمه الطبع

الحمد لله و الله که رساله مقصود نجات به ماه جون شمس با ختام رسیده فقط

१२.२

१९१५०१२५

This book was taken from the Library
on the date last stamped. A fine of
1 anna will be charged for each day
the book is kept over time.

۲۲۰۲	۸۹۱۵۵۱۴۲
۵۲۱	
مقصود بنیات	

Date	No.	Date	No.